

پی را گفتم: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟  
توی دنیای پر از اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهرنویس»

تزیقات

حادثه خبر می کند!



سوشیانس شجاعی فرد  
طنز نویس  
soshians.fard@gmail.com

۵ دقیقه قبل از تصادف - راننده: اه... این پیچها نمیذارند ما دو دقیقه بخوابیم! هی جاده بیچ من بیچ من بیچ، جاده بیچ من بیچ! خب یهو جاده می پیچه، منم که خوابم! خب همین دیگه! همه مشکلات مملکت رو حل کردند؛ فقط موندن همین جی که ما بالا مینداختیم که بیدار بمونیم؟! الان خوب شد؟! همه جا بنگی و خماری رو ترجیح میدیدید به بیداری! راننده جماعت که میرسه بیدار رو ترجیح میدید به خماری؟! چرا توی حالا بسزار پلیس راه بعدی رو هم بگذرونم، جاده مستقیم میشه، می توئم وسط رانندگی به چرتی بزئم!

یک ساعت قبل از تصادف - پلیس راهور: حیدری، کلیپ جدید نداری برام بفرستی؟! پوسیدیم توی این جاده! واقعا ما چی میخوایم توی این جادهها! مردم که خودشون دارن میرن و میان! همون ماکت ماشین پلیس رو میداشتن، ما هم می رفتیم به کار و زندگی مون برسیم! خب خوب، دیگه داره هوا تاریک میشه، بریم که به اهل و عیال برسیم، چه فورمه سبزی ای درست کرده عزیزم! راه بیفت بریم... با شمام! می سرت توی گوشیت! روشن کن بریم! شبا که آقا پلیسه و آقا راهدار و آقا راننده خوابه، معلوم نیست کی بیدار!

دو روز قبل از تصادف - مدیر کل اردوهای جداگانه دانش آموزی: بفرستید اردو آقا، بفرستید! یعنی چی امکانات نداریم! چه راه رو اردو نفرستیم! اداره ما رو باید تعطیل کرد! بچه همزمانی امکانات میخواد چیکار! فقط حواستون باشه، چشم پسر توی چشمشون میفته! وضع لباسشون هم درست و پوشیده باشه! بقیهش مهم نیست! انگار اونجا توی اردو میخوایم چه گلی به روسیشون بزئم!

یک ماه قبل از تصادف - نماینده محترم: جادهها خوبن، پول بدیم راهداری که چی بشه؟ سد بسازیم آقا! سدا سد هم آب توشه، هم نون! این سوسول بازی که جاده رو باید درست کنیم و استاندارد کنیم، مال غربی هاست!

آب مهمتره ما آب نداشته باشیم چه جور جادهها ناشی از تصادف رو میخوایم بشوریم؟! اصلا بینیم، شما که مخالف سدسازی هستی، توی خونهتون آکواریم داری؟!  
یک سال و دو ماه و هفت روز پیش - عضو کمیته تحقیق تصادف قبلی: بابا حالا اتوبوس سربازها چه شد که شد! سرباز شغلتش مردنه! جاش فرقی نمیکنه! چه صحنه نبرد، چه جاده مرخصی! حالا شماها میخواید واسه به اتوبوس چه شده مسئولان مملکت رو بفرستید روی هوا؟! ما چشممون به این شلوغ بازیهای شما و شیطنتهای رسانه ای تون عادت داره! الانم شروع می به تحقیق و تفحص و احضار و شیوه نامه نوشتن و اینها! تا آبها از آسیاب بیفته! از این تصادف تا اون تصادف فرجه! فقط خدا کنه فاجعه بعدی خیلی عقب نیفته. دیگه گذران امورات ما هم از عضویت توی این کمیته تحقیق های فست فودیه!

تن سالم و عقل سالم، در مملکت سالم است! - همسایه دکتر حسابی!

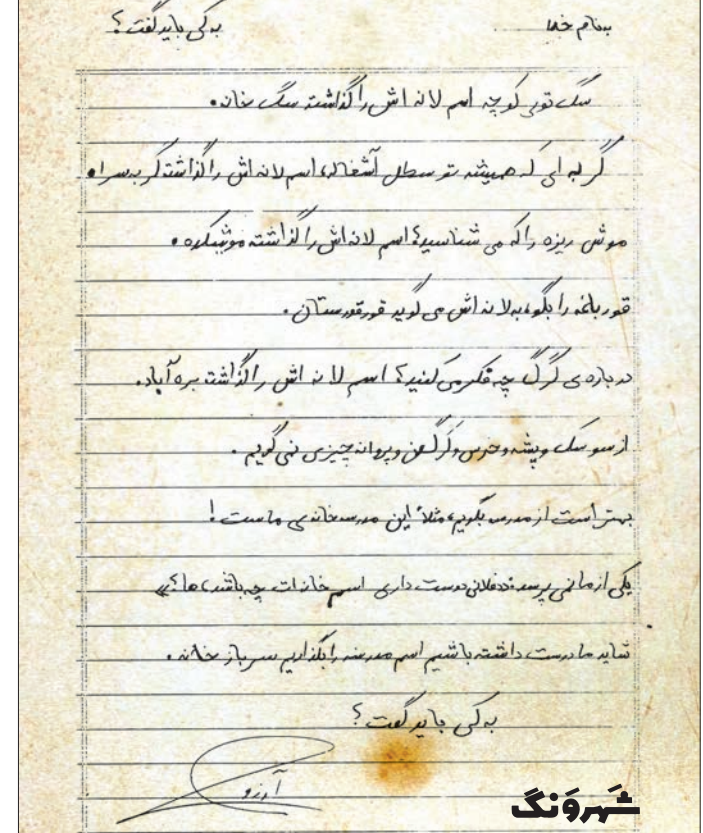
# اداره اماکن فجازی: اپلیکیشن های زنانه و مردانه را در فروشگاه گوگل تفکیک کنید!

واکنش نهادهای مختلف به باز شدن فروشگاه آنلاین گوگل برای ایرانی ها

شهر داری: اگر فروشگاه گوگل عوارض شهر داری را ندهد جلوی بلوک سیمانی می گذاریم!  
وزارت ارتباطات: به سازندگان اپلیکیشن ایرانی اسکرین شات و ضبط صدا و وی پی ان کاملاً ممنوع است!  
سازمان امور مالیاتی: به گوگل: از آب های ایرانی ۹ درصد ارزش افزوده بگیر، بریزید به حساب سازمان!  
#مزا حم های اینترنتی #ناظر بالینی #شهرنویس



## آرزو آردنی (۱۳۹۶)



پیام ها و نوشته های طنز خود را از طریق این دو آدرس برای ما ارسال کنید:  
تلگرام: @tanzshahrvang | ایمیل: shrvang@gmail.com

امادی رحمتی | کار نویسندگی | hadi.rahmati@gmail.com



**بن بست**  
اشهاب نبوی | حالا تو این جک های شوخی شوخی می کنی که ما قدیم خلی بی بودیم و اندازه گلای هم نمی فهمیدیم! من به شما کاری ندارم، خودم که اندازه گیر نه عقل و شعور نداشتم. مثلاً از این هفته تا هفته بعد مثل شیر سموار اشک می ریختم و مویه می کردم که خدا کنه این دوقولهای افسانهای بلای سوزن نیاد و آخر صبح و سلام برسند دست آفانده شون. اون موقع ها هم که این قدر تنوع فیلم و کارتون نبود. صداوسیما سال بعد دوباره همون رو نشون می داد. منم به عقل نمی رسید که هوی شغل این همونه، هیچی شون نمی شه باز از اول می شستم عمر می زدم و خودم رو چاک می دادم که پارسال به خیر گذشت، امسال امکان داره این طفلکی ها به خاک برن. اما الان خواهر زاده ام فیلم می زاره از این ترساک ها که آدم رو اپیلاسیون می کنه. بعد خودش می شینه سوزنشون می کنه و می خنده. منم کنار دستشویی می شینم که هر وقت صحنه های فحش رسیده، بچیم تو مستراح خلاصه اینا اندازه مایوی ترسونیتند و همین آدم رو به اینده امیدوار می کنه.

**کوچه اول**  
داود نجفی | بیست سالم که تمام شد، پیش پدرم «خوب دیگه بابا جون من بیست سالم شد، چیزی قرار نیست بهم بگی؟» پدرم گفت: «چرا، خفه شو بسرم.» گفتیم: «من دیگه مردم شد، باید برام زن بگیرم.» پدرم به استکان برداشت، به من داد و گفت: «ها کن توش و بسزم بده.» ما کردیم و پیشش دادم. پدرم بو کرد و گفت: «بیا دهنتم هنوز بوی شیر می ده و قافه خندید.» بدجور حالم گرفته شد. به اتاق رفتم و خوابیدم. توی عالم خواب دیدم پهلوان محل شده ام و برای مردم برنامه گذاشتم. نوبت به پاره کردن زنجیر رسید. زنجیر لعنتی پاره نمی شد، ولی برای اثبات مردانگی ام طوری با تمام وجود زور زدم که صدای پاره شدن زنجیر کل محل را پر کرد. یک مرتبه پدرم با لگدی از خواب بیدارم کرد و گفت: «باشو خرس بوگندو، کل تخت و فرش رو خیس کردی، واسه من زن هم می خوایی؟» کاش به همان روش استکان پدرم اعتماد می کردم.

## آینه آینه

جد چاپ کرده و می نویسد: «این کتاب عصاره جان من است، نوش سعیدی». جل الخالق! آخر اگر سعیدی کلمات تو را ببیند که سخته مغزی می کنه مدام هم می نویسد، کتابم فروش خوبی داشته است. آخر دو نسخه چه جوری می شود فروش خوبی داشته باشد؟ من نمی فهمم. در واقع اگر کمی در اینستاگرام بچرخد، بعد از مدتی به کل دیوانه می شوی و معاملات تان به هم می ریزد. اگر آن توان شکلی است، چرای بیرون این شکلی است؟ اگر بیرون این شکلی است، اینستاگرام چه می گوید؟ برآیند اینستاگرام نشان می دهد همه با عمو مارکز یک خاطره دارند. همه، از دم خواهر من، برادر من، تو اول جواب سلام دایات را بده نمی خواهد به مارکز بگویی «عمو»، خواندن کتاب هایش هم پیشکش است. در اینستاگرام سریع و البته پسر خاله می شوند. شما صبح تختات را جمع کن نمی خواهد برای «دایی گونتر گراس» موهاییست را از جاکتی و صورتت را خنج بزنی؛ بگذریم از این که همه ما در جزایر گوناگون نشان در سفر هستند. اینجوری که اینستاگرام نشان می دهد، حتی یک ایرانی هم در وطن نیست و همه مسافرت هستند اما وقتی می روی بیرون خیلی شلوغ است. شاید هم این هالی که در ایران مامی بینیم، نوربست خال جی هستند. این هم بعید نیست یا این جریان کتاب و قهوه. من نمی فهمم چرا هر کسی که می خواهد کتاب بخواند، فنجان قهوه اش رو کتابش است؟ بگویند دیگر باید بروم از تک تک این افراد مصاحبه ای وزن بگیرم و راز



نوشین زرگری  
طنز نویس

کمی در اینستاگرام که تفرج و سیر و سیاحت کنی، تمام حسوس پنجگانه و حتی ده گانهات به جوش و خروش می افتد. دلت می خواهد در عین این که همزمان مثل مرجان قاپول صدف می خوری، همان دقیقه مثل اشکان فافول کنار دریا در جزایر کاراییب باشی. خب این جوری که نمی شود. اسم اینستاگرام را به «بیا دلت را بسوزانم» یا «آینه آینه» تغییر بدهید. غیر از این هم نیست. آخر عزیز من ما چرا هر روز باید بینیم چه مترابلی در معده تو وارد پرورسه هم و جذب و غیره می شوند که هر روز عکس غذایت را می گذاری؟ حالا درست است کیف می دهد لایک جمع کردن اما دیگر چقدر؟ آخر این درست است کسی عکس خودش را بگذارد و کپشن افشانی کند؟ آن هم چه کپشن افشانی هابی. آخر این هم وضع که ما داریم؟ طرف عکس خودش را می گذارد و کپشن می زند «گر چشمه های زیبای همه دنیا است اما چرا و چرا تو عاشق گیسوان مشکلی من هستی؟» یعنی نارسیسیم و همه این مراحل را در کرده و فقط کم مانده خودش عاشق شود و بیفتد توی آب و غرق شود. این که خوب است. یک نفر که اصلاً معلوم نیست کیست و چه کاره است، دو نسخه کتاب شعر چاپ کرده و به سعیدی تقدیم کرده و همان کتاب را با عکس چشم و ابروی خودش روی